

دکتر امیر محمود انوار

گروه زبان و ادبیات عربی

ترجمه

منثور و منظوم و نقدی

بر قصیده تائیه

اثر

ابوالحسن بن الانباری

در رثاء

نصیرالدوله وزیر عزالدوله دیلمی

و نکاتی چند

درباره رثاء در ادب تازی و پارسی

در شماره پیشین از شعر نیکو و تأثیر آن سخن رفت و عقائد گروهی از بزرگان
درباره شعر گفته آمد و سرانجام جام مدام سخن گرداگرد قصیده تائیه اثر
ابوالحسن بن الانباری، در رثاء نصیرالدوله وزیر عزالدوله دیلمی، به دور آمد.
قصیده‌ای آنچنان شیوا و بلند که چون بدست عضدالدوله رسید فرمود: ای
کاش مرا بدار می زدند و این قصیده را در رثاء من می سرودند.
در این گفتار به ذکر متن قصیده و ترجمه منثور و منظوم و نقد آن می پردازیم
ناچه قبول افتد و چه در نظر آید.

متن قصیده

ابو الحسن بن الانباری و ترجمه منشور آن

علم و فی الحیة، والذمات	در زندگیا و در مرگ بلند و بزرگ و بخت
لحق أنت احد المعجزات	تو یکتا از معجزات

كان الناس حول الحين قاموا	همه مردم که گرد تو ایستاده اند گویند میماند چون کرم
وفود نذاك، أيام الصلوات	تو آنکه در روزگار آن بخشها گشت نماز میآیند

كانك قائم فيهم، خطيبا	تو ایستاد در میان ایشان چون سخنگو و خطیبی
وكلهم قيام للصلاة	و همه را برخواستند برای نماز

مددت يديك خوم بحتفاء	در دست نهادم با لطف و محسوس بر تو نام آشکارا
كمدهما اليهم بالهبات	همانگونه که در زمان زندگیا و در شهادت با بخشها بر تو بگشاید

وَلَمَّا ضَاقَ بَطْنُ الْأَرْضِ عَنْ أَنْ

بک دوزخ کج چمن گل زمین لوز در بر گرفتن

يَضُمَّمَ عِلَاكَ مِنْ بَعْدِ الْوَفَاةِ

بزرگجا و بلندجاستق به تنگ آمد

أَصَارُوا الْحَقَّ قَبْرَكَ بِسْتَعَاذُوا

سوار لا قبر ساختند و بجای گفتن جامه باران

عَنِ الْأَكْفَانِ، ثَوْبًا لِتَسْفِيَاتِ

وزن جامه بر تو پوشانند.

لِعُضْمِكَ، النَّفُوسِ بِقِيَّتِ عِ

بخاطر بزرگیت در کجا و جهان ما بر میرد

بِحِرَاسِ، وَحِفَاطِ ثِقَاتِ

و با نگاهبانان و پاسبانان مطمئن پاسداری

وَتَوَقُّدِ، حَوْلِكَ، النَّيْرَانِ لِيَأْ

کاشان نگاه از تنها تو آتشها بر فروزنده ها بگویند که در

كَذَلِكَ كُنْتَ أَيَّامَ الْحَيَاةِ

روزی که حیات دوزخ گانیت آتشها بر سرها بر تو می

رَكِبْتَ مَطِيَّةً، مِنْ قَبْلِ زَيْدٍ

بر مرکب سوار شدم و بر چوبه دوزخ بر که در سالها پیش

عَلَاهَا، فِي السَّنِينَ الْمَاضِيَاتِ

زید بر مرکب، فروزنده حضرت زین العابدین ع بر آن مرکب سوار گفتم

وَتِلْكَ فَضِيلَةٌ فِيهَا تَأْسِ

که چنانچه بر دل در قسم لا برتر و فضیلتی است که شایسته

تَبَاعُدُ عَنْكَ تَعْيِيرُ الْعُدَاةِ

رقعه کرده و پیرود و در این فضیلت سر شرمناک ملازمتی میزند

وَلَمْ أَرَ قَبْلَ جِذْعِكَ قَطُّ جِدْعًا

قبل از چوبه دل را تو هیچگاه چوبه دل را ندیدم که بینام

تَمَكَّنَ مِنْ عِنَاقِ الْمَكْرُمَاتِ

توانسته باشد دست بر گهنگم فکر محال و بخشها بیاورد

أَسَأَتْ إِلَى النَّوَائِبِ فَاسْتَأْرَتْ

تو بخواهی و مصیبتها روزگار بد کرد و گناهان ناپسندیده را میخواست

فَأَنْتَ قَتِيلٌ ثَارَ التَّائِبَاتِ

پناه ده که در این زمانه تو بر مصیبتها و حلافت چیرگی میدوز
در روز حلافت زنده روزگرم بر گهنگم از مقام خرم حلافت و مصیبتهای
ناپسندیده برخاستند و تو گشته دست از مقام حلافت میاشتی

وَكُنْتَ تَجِيرُ مِنْ صَوْفِ اللَّيَالِي

تو مردم ملازمت روزگار پناه میداده سر از حلافت

فَصَارَ مَطَايِبًا كَبِيرًا بِالتَّرَاتِ

باز گشته در خاک که طلب خرم نمونها و انتقام جوهر میگفتی

وَصَيَّرَ دَهْرَكَ الْإِحْسَانَ فِيهِ

روزگار او حسانه و نیکوتری که در آن زمانه با نمونها

إِلَيْنَا مِنْ عَظِيمِ السَّيِّئَاتِ

در حقیقت از گناهان بزرگتر که گناهان بزرگ

وَ كُنْتَ لِعَشْرِ سَعْدَاءَ، فَلَمَّا
مَضَيْتَ تَفَرَّقُوا بِالْمُخْسَاتِ

تو بگره گردی سعد و نیکبختی بصر و حسن در گذشتی آن
گره و نیکبختی بوسیله بدبختیها پراکنده گفتم

غَلِيلٌ بِالْأُصْنِ لَكَ فِي فِوَادِي
يُخَفَّفُ بِالْأُصْنِ عِ الْجَارِيَاتِ!

بناظم گریه تو مولا سوزشی و آتش بخانه در دل است
که آتش سوزش با شکرک رطوبت زانگها جابر تخفیف میاید

وَلَوْ أَنِّي قَدَرْتُ عَلَى قِيَامٍ
بِفَرْضِكَ، وَالْحَقُّ قَوْلُ الْوَالِجِيَّاتِ

بناظر دین و هموز و لایحه که بر گنم فلان در گریه قیام
تو در بصر

مَا لَأْتِ الْأَرْضَ مِنْ نَظْمِ الْقَوَائِدِ
وَنَحْتُ بِهَا إِخْلَافَ النَّاحِيَّاتِ

ز منم لایحه نظم قافیه جا در شمار پر می گام و
و با آن در شمار نوع مرخلانم بر خدوت زمانه نوع گریه

وَلَكِنِّي أَصْبِرُ عَنْكَ نَفْسِي
مَخَافَةَ أَنْ أَعُدَّ مِنَ الْجُنَاةِ

دل من بگریه تو شریک من شمر سر لایحه و خصم لایحه
و شکیبا سر لایحه لایحه که مبدل منم از جمله ناکهاره جانی

وَمَا لَكَ تَرْبَةً، فَأَقُولُ تَسِيْفَةً

تو لا خاک نمیت که بگویم با لایم رحمت بر کنم
بارد ز یلا تو در بلا بر زیش با لایم قرار در کس

لَأَنَّكَ نَصَبُ هَطَلِ الْهَطَاةِ

عَلَيْكَ تَحِيَّةُ الرَّحْمَانِ التَّتَرِي

در صا خلدونه پر در سر پر تو بلا، با رحمتی
که صبحگاهم و شامگاهم از جانب پروردگار تو فرستاده

بِرَحْمَاتِ غَوَادٍ رَائِحَاتِ

خلم از، سحر از، ستم و دشمن زبان و کتیا سبر

دل نشکنده کتیا و علوم از سبر

دل نشکته سحر از

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۲۵۳۵

پرتال جامع علوم انسانی

ترجمه منظوم

از

حاج سید محمد حسین انوار

بلند انسدر حیات و در مماتی
 به دورت خلق انبوه ایستاده
 و با همچون خطیبی تو به منبر
 گشاده دست مهرت سوی امت
 زمین بد تنگ بهر پیکر تو
 بدینسان بر هواگورت کشیدند
 به تجلیت چو بگزیدی بلندی
 درخشان دورت از شمع شب افروز
 شدی بر مرکبی کز پیش برشد
 سزدکان برتری را پیروی کرد
 ندبدم هیچ داری را بدینسان
 چو بودی با بلاهمواره در جنگ
 چو میدادی پناه از جور گردون
 زمانه جای احسانت بگرداند
 گروهی را که تو غمخوار بودی
 غم هجر تو آتش بر دلم زد
 اگر می بود نیروی قیامم
 زمین پر کردم از نظم قوافی
 بلند اختر یکی از معجزاتی
 چنان ماند که در بذل صلاتی
 به پیش صف مهبای صلاتی
 همی سرگرم جود و موهبانی
 از این رو بر فلک بعد از وفاتی
 کفن پوش سحاب و سافیاتی
 ستاده پاسبانان ثقاتی
 چنین ماند که در عهد حیاتی
 چو زید بن علی نیکو صفاتی
 که دور از تو کند شتم عداتی
 که بفشارد گلوی مکرماتی
 کنون مقتول جور نائباتی
 ز توجویای خون گشت و تراتی
 به یاران بلاکش سیئاتی
 پریشان خاطرند از منحساتی
 سبک گردد ز اشک جاریاتی
 که بس از نست بر من واجباتی
 چنان سوکی خلاف نائحاتی

ولی جز صبر دیگر چاره‌ای نیست ز بیم دشمن و ترس از جناتسی
 ترا کو تربتی؟ تا ابر رحمت بر آن بارد که نصب الهاطلاتسی
 درود حق پیاپی بسر روانت
 به رحمت‌های صبح و راتحتاسی

شرح و نقدی

بر مرثیه تائیه

تمامی این قصیده غراء که برگردن رثاء در ادب تازی چون گوهری درخشان است و فریده اشعار عرب و یتیمه دربیای ادب بشمار است و ترجمه منظوم آن که در ادب پارسی هم سنگ و طراز آن است در باب مغایره لطیف برشته نظم آمده.

مغایره در فنون ادب: مدح و ستایش کسی یا چیزی است که مردم بر ذم و نکوهش او متفق و هم سخن باشند، و یا ذم و نکوهش کسی یا چیزی است که مردمان بر مدح و ستایش او همراه و همگفتار.

برای مثال، عاشق ملامت و سرزنش را در عشق معشوق دوست نمیدارد و جائز نمی‌شمارد و پیوسته از سخنان ملامتگران در رنج است و از آنان میخواهد که از ملامت او دست بدارند. مثلاً ابوالطیب متنبی شاعر نامبردار دوره عباسی گوید: ^۲

لانسقنی ماء الملام فانی صب قد استعذبت ماء بکائی
 «آب تلخ سرزنش و ملامت را بمن منوشان زیرا من عاشقی دلباخته‌ام که اشک خود را شیرین یافته‌ام» و یا آنجا که فرماید: ^۲

القلب اعلم یا عدول بدائه و أحق منك بجفنه و بمائه
 فومن أحب لاعصینک فی الهوی قسماً به و بحسنه و بهائه
 أأحبه و أحب فیه ملامه ان الملامه فیه من أهدائه

عذل العواذل حول قلب التائه و هوی الاحبة منه فی سودائه

وبوصیری در قصیده برده گوید:^۴

يا لائمى فى الهوى العذرى معذرة منى اليك ولو أنصفت لم نلم
عدتك حالى لاسرى بمسטר عن الوشاة ولا دائى بمنحسم

وبقول سعدى شاعر شیرین سخن فارس:^۵

گروهی همنشین من خلاف عقل و دین من گرفته آستین من که دست از دامنش بگسل
ملامت گوی عاشق را چه گوید مردم دانا که حال غرقه در دریا چه داند خفته در ساحل

ولى ابوالشبیص ملامت را در عشق معشوق لذیذ میدانند و میگویند:

أجد الملامة فى هواك لذیذة حباً لذكرك، فلیلمنى اللوم

و ابن رشیق در العمده بیت فوق را تغایر لطیف دانسته است.^۶

یکی از امتیازات شعر نیکو و عوامل مؤثر آن شهامت ادبی شاعر است.

زیرا بیشتر اشعار نیکو در مواردی استثنائی سروده میشود که همه مردمان لب
از گفتار فرو می بندند و دم بر نمی آورند و تنها سخنور متهور و باشهامت است
که میتواند مکنونات قلبی خود و گروهی را باز گو کند و بزرگ و زورمندی را
بکاری برانگیزد یا از آن باز دارد. همانگونه که در مقاله پیشین از رودکی و
ابوالفتح بستی و ابوالطیب متنبی و جمعی دیگر سخن رفت.

بدانگونه که قبلاً گفته آمده است، امیر عضدالدوله دیلمی که همه امیران
و شاهان زمان خود را فرو گرفته بود و دیگر سردار و شاهی نبود که بتواند در
برابر او گردن افرازد، سالها از توهین و سخنان ناروای نصیرالدوله رنجیده
خاطر و خشمگین بود، چون بدو دست یافت به زیر پای فیلانیش بیفکند و بدن
بی جان او را بردار کشید و خشم و نفرت عضدالدوله نسبت به نصیرالدوله آنچنان
بود که تا در این جهان بود اجازه نداد تا جسد او را از دار فرو کنند و بخاک
سپارند و بگفته قاضی ابن خلکان در کتاب و فیات الاعیان و انباء ابناء الزمان و
خطیب بغدادی در تاریخ بغداد «چون عضدالدوله در گذشت جسد ابن بقیه را

از دار فرو آوردند و بخاک سپردند» پس شهادت ادبی و سخندانی ابوالحسن بن-الانباری بود که صاحب بن عباد وزیر و ادیب نامبردار زمان را بر آن داشت تا ضمن انشاد قصیده بردهانش بوسه زند، و امیر عضدالدوله شهنشاه شرق را برانگیخت که بگوید «وددت لو أني المصلوب وتكون هذه القصيدة في» و سپس بدو خلعت پپوشاند و اسبی راهوار و کیسه‌ای زر بدو بخشد.

ابن انباری در زمان و مکانی مرثیه خود را سرود و عرضه داشت که هیچ سخنور و شاعری نه به نثر و نه بنظم نصیرالدوله را نمی‌ستود بلکه همگی امیر عضدالدوله را بر شکست دادن عزالدوله و بدار کشیدن نصیرالدوله می‌ستودند. بیت قصیده ابوالحسن از دل برخاست و بر دلها نشست از چشمه احساسی پاک فیضان کرد و قرن‌ها بر احساس خوانندگان اثر نهاد زیرا ابن انباری شعر خود را برای ثروت و مقام سروده بود تا آنرا به دینار و درم بفروشد. آنرا چنان سرود که دل‌ها را خریداری کند و میدانست که اگر بدست امیر رسد چه بسا که سردر این راه دهد که از بخت نیک امیر خود ادیب و سخن‌سنج بود و سره از ناسره می‌شناخت و ادیبانی چون ابوالفضل بن العمید و صاحب بن عباد و ابواسحاق صابی و ابوالطیب متنبی در درگاه او بخدمت بودند.

اگر بادیده تأمل و تعمق بدین قصیده نظر افکنیم بی‌شک به احساس صادق و راست شاعر در رثاء پی‌می‌بریم تا به درجه‌ای که در قاپین، احساس غم و اندوه صادقانه فدب را می‌نگریم.

از جمله هنرنمائیهای ابن انباری در مرثیه خود آنست که در یکایک ابیات بزرگی و شوکت ممدوح خود را در دوران حیات او بیاد می‌آورد و چنان می‌نماید که در خواری و ذلت مرگ نیز دارای همان بزرگیهاست.

در سر آغاز قصیده گوید «تو چون زنده بودی بر تخت وزارت جای داشتی و برتر از همگان مکان می‌گزیدی، و هر بلند مرتبه و عالی مقامی چون بمیرد زیر خاک میرود و پست و فرو مرتبه میگردد، ولی شگفتنا ز تو که چون زنده بودی

مرتبه و مقامت بلند بود و برتر از همه مردمان می‌نشستی و اکنون که مرده‌ای و بردار شده‌ای باز از همه بالاتر جاگزیده‌ای و بحق تو از معجزاتی. البته این نکته را نباید در نظر داشت که در بعضی از نسخ در مصراع دوم بجای کلمه «انت» کلمه «تلك» آمده است و در این صورت این بیت را میتوان بدینگونه ترجمه کرد «بلند بودن در زندگی و در مرگ، بحق که آن یکی از معجزات است»

ابن انباری در ابیات دیگر نصیر الدوله را به جود و کرم و سخا و بخشش ستوده است و به سخنوری توانا تشبیه کرده است که گوئی قبل از نماز خطبه می‌خواند و مردمان همگی برای نماز پیا ایستاده‌اند.

بگفته شاعر، مهر و محبت ممدوح نسبت به مردم بیابیه‌ای است که بعد از مرگ هم دست مهر و عطوفت گشوده است تا آنان را به آغوش محبت خود گیرد همانگونه که در زمان زندگی دو دست خود را بیا عطایا بسوی آنان می‌گشاد.

اگر ممدوح را بخاک نسپرده‌اند از این روست که دل زمین تنگ آمده است تا بزرگیهای او را بعد از مرگ در بر گیرد بنابراین آسمان را قبر او ساخته‌اند و جامه بادهای وزنده را کفنه‌های او. اگر پاسبانانی گرد چوبه‌دار او ایستاده‌اند اینان همان نگهبانان و پاسداران مورد اطمینان او هستند که به تجلیل او صف کشیده‌اند و او را نگهداری می‌کنند و همانگونه که در ایام زندگی آتش میهمانی نزد او برمی‌افروختند اینک آتش برافروخته‌اند.

شاعر ممدوح را بر همان چوبه‌دار و مرکبی بر آورده است که زید بن علی در سالهای پیشین بر آن فراز آمده است و این اشاره به ماجرای زید بن علی - علیه السلام است که در زمان هشام بن عبدالملک بسال ۱۲۲ هـ ظهور فرمود و مردم را برای مبارزه با ظلم و بی‌داد امویان فراخواند و یوسف بن عمر ثقفی و الی عراقین سپاهی بفرماندهی عباس مری به نزد او فرستاد و مردی از آن سپاه تیری بجانب او بینداخت و تیر بر پیشانی زید بن علی نشست و او درگذشت، و در کناسه

کوفه بدارش آویختند.^۷

از این بیت و بیت بعدی چنان بر می آید که ابوالحسن بن الانباری از دوستان ان علویان بوده است و کشتن و به دار زدن زید بن علی را محکوم می کند و آنگونه بردار شدن را فضیلتی میدانند شایسته تاسی و پیروی فضیلتی که بدگوئی و سرزنش دشمنان را از ممدوح دور می سازد.

«قبل از این چوبه دار گلوی پستیها و بدیها را می فشرده است و ای عجب که اکنون دست بر گردن گرمها و بخششها و بزرگیها و نیکیها آویخته است» و این همان بیتی است که چون ابوالحسن در اثناء انشاد قصیده در حضرت صاحب بدان میرسد، صاحب بن عباد با شنیدن آن از جا بر میخیزد و دست بر گردنش می آویزد و بر دهانش بوسه میزند.

شاعر در این بیت هنرنمایی کرده است و چوبه دار را به مرکبی تشبیه کرده که ممدوح بر آن مرکب سوار شده است. همانگونه که ابوتمام شاعر نامبردار دوره عباسی و استاد بحتوی، چون معتصم خلیفه عباسی بابلک و مازیار را ابدار می کشید، در قصیده ای چوبه دار ایشان را به شتران و مرکبهای تشبیه کرده است که از آخور نجار بیرون کشیده شده اند، آنجا که گفته است.^۸

و لقد شفی الاحشاء من برحائنها فربنی

اذ صار باهک جار مازیان

ثانیه فی کبد السماء و لم یکن

کائین ثان اذ هما فی الغار

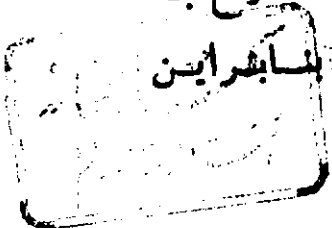
بکروا و أسروا فی متون ضوامر

قیدت لهم من مریط النجار

در بیت بعد شاعر از باب استعاره بالکنایه و تخیلیه، مصیبتها و حوادث

روزگار را دشمنانی دانسته است که چون با کمک و نیکوئی ممدوح به

فرماندگان و تنگدستان، کسانی از آن حوادث کشته شده اند بنا بر این



بازماندگان‌شان به خونخواهی برخاسته‌اند و نصیرالدوله کشته انتقام آنهاست.
سوزشی نهانی از آتش غم و اندوه مرگ ممدوح در دل شاعر است.
سوزشی که با اشکهای روان سبک می‌گردد و بقول امرؤ القیس امیرشعرای
عصر جاهلی:

و ان شفائی عبرة مهراقه فهل عندرسم دارس من معول؟
سرانجام حقوقی را که ممدوح برگردن او دارد یاد می‌کند و وفاداری
خود را ذکر مینماید و از پروردگار برای او رحمت‌های صبحگاهی و
شامگاهی می‌طلبد.

در اینجا لازم به یادآوری است که چون این قصیده در فن رثاء سروده
شده است بنابراین شرح و نقد آن جز با تجزیه و تحلیل انواع رثاء و ذکر
مثالهایی وافی کامل نمی‌گردد لذا در پایان این فصل به بیان رثاء و انواع آن
در ادب تازی و پارسی می‌پردازم و در بعضی موارد رثاء تازی را با رثاء در ادب
پارسی تطبیق میکنم تا خوانندگان و ادب‌دوستان را بیشتر سودمند آید. والله
الموفق والمعین.

رثاء چیست

**وجه معانی و مضامینی را در بردارد و انواع آن در ادب تازی
و پارسی کدام است؟**

رثاء چیست؟
رثاء عبارتست از گریستن بر مرده و فن رثاء یکی از فنون ششگانه ادب
بشمار می‌رود.

رثاء معمولاً چه معانی و مضامینی را در بردارد؟

۱- ذکر اندوه و غم و حسرت در از دست دادن عزیزی، همراه با تلهف

و تأسف و بزرگ داشتن مصیبت . چون گفته ابوتمام در رثاء محمد بن-
حمید الطوسی^{۱۰} :

كذا فليجل الخطب و ليفدح الامر
فليس لعين لم يفض ماؤها عذر
توفيت الآمال بعد محمد
و أصبح في شغل عن السفر السفر
كأن بنى نيهان يوم وفاته
نجوم سماء خیر من بينها البدر

۲- بیان فضائل و فواضل و ذکر صفات نیکوی او مثل شجاعت بخشش
و گرفتن حق مظلوم از ظالم و فدا کردن خود برای نجات دیگران. چون
گفته ابوتمام :

الف: در فضائل و صفات نیکو:
فتی کلما فاضت عیون قبیلہ
بعزون عن ثاؤ تغزی به العلی
دماً، ضحکت عنه الاحادیث والذکر
ویبکی علیه الباس والجود والشعر
ب: شجاعت:

فتی مات بین الطعن والضرب مینة
تقوم مقام النصران فاته النصر
وما مات حتی مات مضرب سیفه
من الضرب، واعتلت عابه القنا السمر
و قد کان فوت الموت سهلاً فرده
الیه الحفاظ المر والخلق الوعر
پ: جود و کرم:

أمن بعد طی الحادثات محمداً
یکون لأثواب الندی أبداً نشرم

ثوی فی الثری من کان یحیی به الثری
و یغمر صرف الدهر نائله الغمر
ت: شرکت مردم در غم از دست دادن او:
لئن ألبست فیہ المصیبة طیء
فما عربیت منها تمیم و لابکر
کذلک ، ما ینفک نفقد هالکا
یشارکنا ، فی فقدہ البدو والحضر
۴- دعا برای مرده تا ابر رحمت بر او بیارد و خداوند گناهان او را
بیامزد و در آن جهان او را در کنف مرحمت و الطاف خود گیرد. همانگونه
که ابونمام گفته است:

سقى الغیث غیثاً وارت الأرض شخصه
و ان لم یکن فیہ سحاب ولا قطر
رسم قدماء در رثاء چنان بوده است که در مرثیاتی به ذکر امثال و حکم
پردازند و از ملل گذشته و حیوانات وحشی و درنده چون «بز کوهی و شیر و
و گورخر و عقاب و کرکس و مار» و از کوه‌های سر بفلک کشیده و بیابانها و
آبگیرها یاد کنند و خویشان شخص مرده را به صبر و شکیبائی در برابر نوائب و
مصائب روزگار فرا خوانند همانطور که ابو ذئیب هذلی در رثای پسران
خود گوید: ۱۱

والدهر لیس بمعتب من یجزع
منذ ابتذلت، و مثل مالک ینفع
الا أقض علیک ذاک المضجع
أودی بنی من البلاد فودعوا
بعد الرقاد، و عبرة ما تطلع
و اذا المنیة أقبلت لاندفع

أمن المنون و ربها تتوجع
قالت أمیمة مالجسمک شاحباً
أم مالجنبک لایلائم مضجعاً
فأجبتها: اما لجسمی أنه
أودی بنی، فأعقبونی غصة
و لقد حرصت بأن أدافع عنهم

و اذا المنية أنشبت أطفارها
فالعین بعدهم کان حداقها
والدهر لا یبقی علی حدثانه
صخب الشوارب، لا یزال کانه
والدهر، لا یبقی علی حدثانه
شعب الكلاب الضاریات فواده
والدهر لا یبقی علی حدثانه
حمیت علیه الدرع، حتی وجهه

و چون رثای لبید بن ربیعۃ العامری برای برادرش اربد بن قیس، که در راه مدینه صاعقه او را در ربود و لبید او را با قصائدی چند رثاء گفت از جمله قصیده‌ای عینیه که در آن از ستارگان و کوه‌ها و آبگیرها نام برده است و ضعف انسان را در برابر طبیعت بیان نموده آنجا که میگوید: ۱۲

بلینا، و ما تبلی النجوم الطوالع
و قد کنت فی أکناف جارمضنة
فلا جزع ان فرق الدهر بیننا
و ما الناس الا کالدیار، و اهلها
و ما المرء الا کالشهاب و ضوئه
و ما البر الا مضمرات من التقی
و ما المال و الاهلون الا و دبیعة
فلا تبعدن! ان المنية موعده

و تبقى الجبال بعدنا، و المصانع
فقارفتی جبار بارید نافع
و کل فتی، یوماً، به الدهر فاجح
بها، یوم حلوها، و غدواً، بلاقع
یحور رماداً، بعد اذ هو ساطع
و ما المال الامعرات و دائع
و لا ید یوماً أن ترد الودائع
علینا فدان للطلوع، و طالع

این نکته را باید در نظر داشت که شاعران همانگونه که قبل از مدح و مجامع به تشبیب و تغزل می‌پرداختند قبل از رثاء نسیب و تشبیب نمی‌آوردند.

ابن کلبی گوید: مرثیه‌ای که ابتدایش نسیب باشد بجز قصیده در یلبن الصنعة نمی‌شماریم. آنجا که میگوید:

أرث جدید العجل من أم معبد

بمعافیة وأخلفت كل موعدا؟

ابن رشیق گوید «نزد اهل لغت وادب متعارف چنان است که عرب را در جاهلیت مرثیه‌ای که ابتدایش تشبیب باشد جز قصیده درید نبوده است» و در این باره چنین اظهار نظر می‌کند «انه الواجب فی الجاهلیة والاسلام، والی وقتنا هذا و من بعده، أن الأخذ فی الرثاء یجب أن یكون مشغولا عن التشبیب بما هو فیہ من الحسرة والاهتمام بالمصیبة واما تغزل درید بعد قتل أخیه بسنة، وحين أخذ ثاره وأدرك طلبته»^{۱۳}

انواع رثاء

در ادب تازی و پارسی

رثاء بر سه نوع است ۱- ندب ۲- تأیین ۳- عزاء

۱- ندب: در لغت بمعنی زاری و مویه و بکاء و تفجع است و عبارت می‌باشد از گریه و زاری خویشان و نزدیکان هنگامیکه تند باد حوادث بر عزیز می‌وزد و شاعر در مرگ از دست رفته ناله و مویه سر میدهد و در اشعار خود سوزش قلب محزون را جلوه گرمی‌سازد.

این نوع مرثیه سرشار از اندوه و حزن و درد ورنج است که از شعور و احساسی صادق و عاطفه‌ای راست و دلی غمگین سرچشمه می‌گیرد شاعر در این نوع رثاء سعی می‌کند تا احساس غم و اندوه عمیق خود را نسبت به مصیبتی که بدو وارد شده است و روح او را از درد ورنج سرشار ساخته بصورت شعری سوزناک به روح شنونده برساند و از آنجا که هر چه از دل بر آید لاجرم بر دل نشیند، در روح و روان شنونده اثری دردناک مینهد و او را با شاعر در این سوزش و درد ورنج شریک می‌سازد.

اینگونه رثاء را شاعر برای معشوق یا زن و فرزند و خویشاوندان یا

دوستی عزیز بنظم می آورد.

از یکی از اعراب پرسیدند که «ما بال مرثیکم افضل اشعارکم؟» یعنی «حال مرثی شما چگونه است که برترین اشعار شماست» جواب میدهد «لانا انقولها و قلوبنا تحترق» «زیرا ما در حالیکه دلها مان از آتش فراق و اندوه میسوزد مرثی خود را می گوئیم» یعنی این اشعار از عاطفه و احساسی گرم و راست و دور از تکلف سرچشمه میگیرد.^{۱۴}

البته این نکته را باید در نظر داشت که عاطفه و احساس صادق و راست در ندب است و احساس صادق در تأیین و عزاء بیشتر ساختگی و تصنعی است. گاهی در ندب تنها خود شاعر و خویشان او نمی گریند بلکه کسانی هم که بمنزله شاعر و خویشان او هستند گریه سر میدهند و با شاعر ایشان را به ندبه و مویه فرا میخوانند و برمی انگیزد.^{۱۵}

برای مثال رثای حضرت فاطمه علیها السلام در مرگ حضرت محمد (ص) را باید در نظر داشت که آسمان و زمین و خورشید بلکه دو جهان را در مرگ پدر محزون می بیند و شرق و غرب جهان و مضریان و یمینان و کوه و صحرا و خانه کعبه را به گریستن فرا میخوانند.^{۱۶}

غیر آفاق السماء و کورت	شمس النهار و أظلم العصران
فالارض من بعد النبی کثیبة	أسفاً علیه کثیرة الرجفان
فلیبکه الطود المعظم جوه	والبیت ذوالاستار والارکان
یا خاتم الرسل المبارک صنوه	صلی علیک منزل القرآن

این موضوع قابل توجه است که بیشتر مرثی در دوره جاهلی و صدر اسلام از نوع ندب بوده است و از جمله گویندگان آن لیبید بن ربیعۃ العامری و مهلهل و خنساء را میتوان نام برد.

لیبید بن ربیعۃ در رثاء برادر خود اربد گوید:^{۱۷}

ما ان تعری المنون من أحد لاوالد مشفق، ولاولد

أخشى على أربدا الجتوف ولا
فجعتى الرعد والصواعق با
أرهب نوع السمك والاسد
لفارس يوم الكريهة النجد
مهلهل مرائى خود را درباره برادرش کلب می سرايد و از آن
جمله ميگويد:^{۱۸}

أهـاج قـذاء عـيتى الـادكار
وأبكى والنجوم مـطـلعات
هدوءاً، فالدموع لها انحدار
كأن لم نحوها عنى البحار
كان غضا القتاد لها سفار
وكيف بجينى البلد القفار
أجبنى يا كلب، فلم تجبني
أجبنى يا كلب، خلاك دم
أجبنى يا كلب خلاك دم

مرائى خنساء درباره صخر از لطيف ترين و زيباترين مرائى عرب در دوره
جاهلى و صدر اسلام بشمار ميرود و چه زيبا مى سرايد آنجا كه ميگويد:^{۱۹}

أعيتى جوداً ولا تجمدا
الأتبكيان الجرىء الجميل
ألا تبكيان لصخر الندی
الأتبكيان الفتى السيدا
طويل النجاد رفيع العما
إذا القوم مدوا يدايديهم
فقال الندی فسوق ايديهم
من المجد طال اليه بسدا
من المجد ثم مضى مصعدا

ابو تمام شاعر نام بردار دوره عباسى در رشاي فرزند خود چه
سوزناك مي سرايد:^{۲۰}

بنى يا واحد البتينا
هون رزتى بك الرزايا
عادرتنى مفرداً حزينا
على فى الناس أجمعينا
واجث من طلحتى فنونا
على المصيبات أن يعينا
و المرء لا يدفع المنونا
داقت الا المنون عنه

در ادب پارسی مرثیه خاقانی شروانی برای فرزندش از این نوع است و چه
 زیبا سروده آنجا که فرموده است:

صبحگاهی سر خونین جگر بگشاید
 زاله صبحدم از نرگس تر بگشاید
 دانه دانه گهر اشک بیارید چنانک
 گره رشته تسبیح ز سر بگشاید
 خاک لب تشنه خونست وز سرچشمه دل
 آب آتش زده چون چاه سقر بگشاید
 بر وفای دل من ناله بر آرید چنانک
 چنبر این فلک شعبده گر بگشاید
 نازنینان من! مرد چراغ دل من
 همچو شمع از مژه خوناب جگر بگشاید
 خبر مرگ جگر گوشه من گوش کنید
 شد جگر چشمه خون چشم عبر بگشاید
 شد شکسته کمرم دست بر آرید ز جیب
 سرزنان نعبه کنان جیب و گهر بگشاید
 این توانید که مادر بفراق پسر است
 پیش مادر سرتابوت پسر بگشاید
 پدر سوخته در حسرت روی پسر است
 کفن از روی پسر پیش پدر بگشاید
 نا بیند که بیاعش نه سمن ماند و نه سرو
 در آن باغ به آئین و با خطر بگشاید
 از پی دیدن آن داغ کنه خاقانی راست
 چشم بندامل از چشم پدر بگشاید

جای عجز است و مرا نیست گمانی که شما

گره عجز به انگشت بشر بکشاید
حافظ شاعر شیرین سخن پارس بطریق ندب غزلی حزن انگیز در رثای
فرزند خود دارد: ^{۲۲}

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد

باد غیرت بصدش خار پریشان دل کرد

طوطی را بخیال شکری دل خوش بود

ناگهش سبیل فنا نقش امل باطل کرد

آه و فریاد که از چشم حسود مه و مهر

در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

قره العین من آن میوه دل یادش باد

که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

ساربان بار من افتاده خدا را مددی

که امید کرمم همره این محمل کرد

روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار

چرخ فیروزه طربخانه ازین کهگل کرد

نزدی شامرخ و فوت شد امکان حافظ

چکنم بازی ایام مرا غافل کرد

و مرحوم استاد محیی الدین مهدی الهی قمشه‌ای در رثای فرزند خود

بطریق ندب مرثیه گفته است، آنجا که میفرماید: ^{۲۳}

استاره شدی بر آسمان رفتی

ای مرغ من از چه زاشیان رفتی

زود از بر منظر جهان رفتی

رخشنده ستاره سحر بودی

پژمرده عجب ز بوستان رفتی

ای نوگل باغ عرشیان رویت

جان بودی و سوی ملک جان رفتی

گل بودی و ناگهان خزان گشتی

بر دامن مهر من مکان بودت
 در آتشم از فراق بنشانندی
 چون نیرز ترکش جهان ناگاه
 شاهین قدر کبوتر جانت
 ناکام ز شهر تن سفر کردی
 ننگ آمدت از نشان ابن گیتی
 چون قطره که در صدف شود گوهر
 با توسن سخت سرکش گردون
 سرگشته منم تو سرگران بودی
 من ماندم و جور تیره دل گردون
 من ماندم و خار غم در این صحرا
 من خسته بدام چرخ کج رفتار
 از نحسی طالع و قران رستی
 از غارت بهمن و دی آسودی
 ایمن شدی از کشاکش گردون
 صیاد زمانه خوش رها کردت
 تا چند (الهی) از غمت نالد
 چون شد که بشهر لامکان رفتی
 زاغوش محبتم دوان رفتی
 تا قامت من کنی کمان رفتی
 بگرفت و بیازی شهان رفتی
 خوش کام بکشور روان رفتی
 بی‌نام شدی و بی‌نشان رفتی
 پیدا شده باز در نهان رفتی
 درمانده منم تو خوش‌عنان رفتی
 ناکام منم تو کامران رفتی
 امشب که تو ماه مهربان رفتی
 تو گل به هوای باغبان رفتی
 تو رسته بملک راستان رفتی
 وز مکر سپهر در امان رفتی
 وز کینهٔ ماه مهرگان رفتی
 و آسوده ز جور کهکشان رفتی
 و آسوده ز فتنهٔ زمان رفتی
 ز آن شهر که آمدی بدان رفتی

۲- تائیه: بمعنی تعریف و تمجید از متوفی است.^{۲۴}

در این نوع رثاء شاعریه ثنا و ستایش مرده می‌پردازد و صفات نیکو و فضائل و فواضل او را بر می‌شمارد و فقدان او را در میان خانواده و اجتماع بیان میکند و در حقیقت تائیه نوعی تعاطف و تعاون اجتماعی است و معمولاً در باره بزرگان و امیران سروده میشود و نوعی مدح می‌باشد از این رومعانی ابیات این نوع از رثاء به مدح شبیه است.

ابوالطیب المتنبی شاعر نامبردار دوره عباسی شش قصیده در رثاء خویشان

سیف الدوله سروده است که از نوع تأیین می باشند گرچه در بعضی موارد عزاء
و پند و حکمت و اندرز را در بردارند.^{۲۵}

در همان سالی که متنبی به سیف الدوله می پیوندد مادر سیف الدوله از دنیا
میرود و متنبی او را با قصیده ای لامیه رثاء می گوید. بدین مطلع^{۲۶}:

نعد المشرفية والعوالی و تقتلنا المتون بلاقتال

و در اوائل سال ۳۳۸ فرزند سیف الدوله را مرگ در می رباید و متنبی در
رثای او قصیده ای بدین مطلع می سراید:^{۲۷}

بنامك فوق الرمل مابك فی الرمل

و هذا الذی بضنی كذاك الذی یبلی

و در همین سال پسر عم سیف الدوله وفات می یابد و متنبی در رثای او
قصیده ای دالیه به مطلع زیر می سراید:^{۲۸}

ما سدكت علة بمولود أكرم من تغلب بن داوود

و در رمضان سال ۳۴۰ فرمانده ترك سیف الدوله بنام یماك جان می سپرد
و متنبی بایه ای بدین مطلع می سراید:^{۲۹}

لا یحزن الله الامیر فانی لآخذ من حالاته بنصیب

و در رمضان سال ۳۴۴ خواهر کوچک سیف الدوله جهان را بدرود
می گوید و متنبی او را با قصیده ای لامیه رثاء می گوید:^{۳۰}

ان یکن صبر ذی الرزیة فضلا

فکن الافضل الاعز الاجلا

و در سال ۳۵۲ خواهر بزرگ سیف الدوله وفات می یابد و متنبی بایه ای
بدین مطلع می سراید:^{۳۱}

بنا أخت خیر أخ یا بنت خیر أب

کناية بهما عن أشرف النسب

قصیده حبیب بن اوس الطائی «ابو تمام» در رثاء محمد بن حمید الطوسی که از قصائد غراء و استوار تازی و ایبانی از آنرا برای مثال قبلا در معانی و مضامین رثاء یاد کردیم از نوع تأیین است. و قصیده تائیه ابوالحسن الانباری در رثاء نصیرالدوله و وزیر عزالدوله از همین نوع می باشد و تمامی این قصیده شیوا با شرح و نقد یاد گردید.

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در مرگ معتصم خلیفه عباسی دو مرثیه بتازی و پارسی سروده است که ندب و تأیین را بهم آمیخته در قصیده تازی گوید: ۲۲

حیث بجفنی المدامع لانجری

فلما طفی الماء استطال علی السکر

نسیم صبا بغداد بعد خرابها

تمنیت لو کانت تمر علی قبری

لأن هلاك النفس عند أولی النهی

أحب له من عیش منقبض الصدر

لذمت اصطبارة حیث كنت مفارقاً

و هذا فراق لا یعالج بالصبر

بکیت جدر المستنصریه ندبه

علی العلماء الراسخین ذوی الحجر

فأین بنو العباس مفتخروا الوری

ذو الخلق المرضی والفرر الزهر

غدا سمرآ بین الانام حدیثهم

وذا سمر یدمی المسامع کالسمر

و در قصیده پارسی فرماید: ۲۳

آسمانرا حق بود گر خون بگرید بر زمین

بسر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

ای محمد گر قیامت می بر آری سر زخاک
 سر بر آور وین قیامت در میان خلق بین
 دیده بردار ای که دیدی شوکت باب الحرم
 قیصران روم سر بر خاک و خاقانان چین
 خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته
 هم بر آن خاکی که سلطانان نهادندی جبین
 سعدی را در رثای شاهان فارس مرانی بلند و شیوائی است، که در آنهاندب
 و نأیین و گاهی عزاء و هند و حکمت را بهم در آمیخته، از آنجمله ترجیع بندی در
 مرثیه سعد بن ابوبکر است، که به لطیفترین و سوزناکترین وجه سروده گردیده است
 و تمامی آن یاد میگردد.^{۲۴}

غریبانرا دل از بهر تو خون است
 عنان گریه چون شاید گرفتن
 مگر شاهنشاه اندر قلب لشکر
 دگر سبزی نروید بر لب جوی
 دگر خون سیا ووشان بود رنگ
 شکیبائی مجوی از جان مهجور
 سکون در آتش سوزنده گفتم
 که دنیا صاحبی بد عهد و خونخوار
 نه اکنونست بر ما جور ایام
 نمیدانم حدیث نامه چونست
 دل خویشان نمیدانم که چونست
 که از دست شکیبائی برونست
 نمی آید که رایت سرنگونست
 که باران بیشتر سیلاب خونست
 که آب چشمه ها عذاب گونست
 که بار از طاقت مسکین فزونست
 نشاید کرد و درمان هم سکونست
 زمانه مادری بی مهر و دونست
 که از دوران آدم تا کنونست
 همی بینم که عنوانش به خونست

بند دوم

برزگان چشم و دل در انتظارند
 غلامان در و گوهر می فشارند
 عزیزان وقت و ساعت می شمارند
 کنیزان دست و ساعد می نگارند
 بر هواران تازی بر سوارند
 ملك خان و میاق و بدر و ترخان

که شاهنشاه عادل سعد بوبکر
 حرم شادی کنان بر طاق ایوان
 زمین می گفت عیشی خوش گذاریم
 امید تاج و تخت خسروی بود
 چه شد پاکیزه رویان حرم را
 نشاید پاره کردن جامه و روی
 ولیکن با چنین داغ جگرسوز
 بلی شاید که مهجوران بگریند
 نمیدانم حدیث نامه چونست
 بایوان شهنشاهی در آرند
 که مروارید بر تاجش بیارند
 از این پس آسمان گفت ار گذارند
 ازین غافل که تابوتش سپارند
 که بر سرکاه و بر زیور غبارند
 که مردم تحت حکم کردگارند
 نمی شاید که فریادی بر آرند
 روا باشد که مظلومان بزارند
 همی بینم که عنوانش به خونست

بند سوم

برفت آن گلبن خرم بیادی
 زمانی چشم عبرت بین بختی
 چه شاید گفت دوران زمان را
 نیارد گردش گیتی دگر بار
 خردمندان پیشین راست گفتند
 نبودی دیدگانم تا ندیدی
 نکو خواهان تصور کرده بودند
 تن گردنکشش را وقت آن بود
 چه روز آمد درخت نامور را
 مگر چشم بدان اندر کمین بود
 نمیدانم حدیث نامه چونست
 دریننی ماند و فریادی و یادی
 گرش سیلاب خون باز ایستادی
 نخواهد پرورید این سفله زادی
 چنان صاحبدلی فرخ نژادی
 مرا خود کاشکی مادر نژادی
 چنین آتش که در عالم فتادی
 که آمد پشت دولت را ملازی
 که تاج خسروی بر سر نهادی
 که بستانرا بهسار و میوه دادی
 که برد از بوستانش تندبادی
 همی بینم که عنوانش بخونست

بند چهارم

پس از مرگ جوانان گل مماناد
 کس اندر زندگانی قیمت دوست
 بحسرت در زمین رفت آن گل تو
 جزای تشنه مردن در غریبی
 در آن عالم خدای از عالم غیب
 هر آنکس دل نمی سوزد بدین درد
 در این گیتی مظفر شاه عادل
 سعادت پرتو نیکان دهدش
 روان سعد را با جان بسوبکر
 بکام دوست و بخت فیروز
 نمیدانم حدیث نامه چونست
 همی بینم که عنوانش بخونست

۳- عزاء: در این نوع رثاء توجه شاعر به خویشان شخص مرده می باشد و ایشان را به صبر و شکیبائی فرا میخواند. از مرده یاد می کند و از دست روزگار غدار شکوه سر میدهد. از زندگی و مرگ و دنیا و آخرت سخن میراند و فلسفه فناء و بقاء را بررسی می کند و به تأملات و پندهای اخلاقی، فلسفی و انسانی می پردازد. البته معانی حکمی و فلسفی و اخلاقی تنها به مرثیه اختصاص ندارد بلکه هر شاعری که عقل را در قضایای زندگی و عواطف حاکم میدانند در اشعار خود این معانی را بکار می برد. و باز در نذب و تأیین هم ممکن است شاعر این معانی را بیاورد.^{۲۵}

برای مثال ابو ذئب هذلی در قصیده ندبیه گفته است.

أمن المنون و ربیها تنوجع
 و اذا المنیة أنشبت أظفارها
 والندهر لیس بمعتب من یجزع
 ألفت کسل نعیمة لاتنفع

والنفس راغبه اذا رغبتهما و اذا ترد الى قليل تقنع
 این پدیده و فکر در رثاء، بعد از ظهور اسلام و جلب توجه مردم به زندگانی
 دیگر در آن جهان و سعادت‌تی که در آخرت در انتظار نیکوکاران است توسعه
 و قوت میگیرد و سپس در دوره عباسی با گسترش آفاق دانش و فلسفه عمیق
 میگردد و شاعران قصائد خود را بر پایه نذب و تأیین و عزاء و حکمت می سرایند
 و چه بسا که در يك قصیده مرثیه ابیات حکمت و پند و اندرز بر ایات نذب و
 تأیین فزون میگیرد.

برای مثال ابیاتی از قصیده مرثیه سوزناک و شیوای ابوالحسن تهامی را

باید یاد نمود: ۲۶

حکم المنية فسى البرية جار	ماهذه الدنيا بدار قرار
بينابري الانسان فيها مخبراً	حتى يري خبراً من الاخبار
طبت على كدر وانت تريدها	صفواً من الاقدار والاكدار
و مكلف الايام ضد طباعها	متطلب فى الماء جذوة نار
و اذا رجوت المستحيل فانما	تبنى الرجاء على شفير هار
فالعيش نوم والمنية يقظة	والمرء بينها خيال سار
فما قضوا ما ركبكم عجباً انما	اعماركم سفر من الاسفار
وتراكضوا خيل الشباب وبادروا	أن تسترد فانهن عسوار
فالدهر يخدع بالمنى ويفض ان	هنا و يهدم ما بنى بيوار
ليس الزمان و ان حرصت مسالماً	خلق الزمان عداوة الاحرار
انى وترت بصارم ذى رونق	اعددته لظلاية الاوتار
والنفس ان رضيت بذلك أوأبت	منقادة بازيمة المقدار
اثنى عليه باثره و لسوانه	لسم يعتبط اثنيت بالاثار
يا كوكباً ما كان اقصر عمره	و كذلك عمر كواكب الاسجار
و هلال ايام مضى لسم يستدبر	بهدراً و لم يمهل لوقت سرار

عجل الخسوف عليه قبل أوانه
 واستل من اترابه ولدانه
 فكأن قلبي قبره و كانه
 ان يعتبط صغراً فرب مقم
 ان الكواكب في علو محلها
 ولدالمعزى بعضه فاذا مضى
 ابكيه ثم اقول معتذراً له
 جاورت اعدائي و جاور ربه
 فمحاء قبل مظنة الابدان
 كالمقلة استلت من الاشفار
 فسى طيه سر من الاسرار
 يبدو ضئيل الشخص للنظار
 لتري صغاراً وهى غير صغار
 بعض الفتى فالكل فى الاثار
 وقت حين تركت الأم دار
 شان بين جواره و جوارى

حكيم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی را در رثای ضیاءالدین
 محمد مشهور به سیف المناظرین ترجیح بندی است که در آن از انواع رثاء
 تأیید و عزاء و حکمت و اندرز بهم آمیخته و ابیات زیر از آن جمله است: ۲۷

ای قوم از این سرای حوادث حذر کنید خبزیید و سوی عالم علوی سفر کنید
 یکسر به پر همت ازین دامگاه دیو چون مرغ بر پریده مفر بر قمر کنید
 تا کی ز بهر تربیت جسم تیره روی جان را هبا کنید و خرد را هدر کنید
 و بعد از چند بیت میگوید:

درخاک لعل زر شده هرگز ندیده آید در گور این جوان گرامی نظر کنید

خورشید شرع و چشم و چراغ و ضیاء دین
 میر و امام امت سیف المناظرین

میری که تا بر اهل معانی امیر بود

ز ایمانش تاج بود و ز عقلش سریر بود

رایش نه رای بود که صدر سپهر بود

رویش نه روی بود که بدر منیر بود

با خصم اعتقاد زبانش چو تیغ بود

در راه اجتهاد گمانش چو تیر بود

در شرع چون بنفشه دوتا بود و راست رو
 در عقل چون شکوفه جوان بود و پیر بود
 در حل و عقد نکته در حد شرع و شعر
 آنجسای او قلیدس و اینجا جریر بود
 و بعد از چند بیت میگوید

خورشید شرع و چشم و چراغ و ضیاء دین
 میر و امام امت سیف المناظرین

در خانمه مقاله لازم میدانم این نکته را عرض کنم که در ادب تازی و
 پارسی مرثیه شیوای دیگری سروده شده است که بعلم تنگی مجال ذکر نگردید
 و ان شاء الله در آینده به ذکر و طبقه بندی و شرح و نقد آنها خواهیم پرداخت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

مآخذ

- ۱- المجانی الحدیثه، فؤاد افراهم البستانی، ج ۳، پاورقی ص ۳۳۸.
- ۲- این بیت در بعضی از کتب ادب به منتهی نسبت داده شده است.
- ۳- شرح دیوان ابوالطیب متنبی، اثر ابوالبقاء عکبری، ج ۱ ص ۱.
- ۴- مجموع مهمات المتون، ص ۸۱.
- ۵- دیوان سعدی شیرازی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، طیبات ص ۱۰۸.
- ۶- العمده، ابن رشیق، ج محمد مجیب الدین عبدالحمید، ج ۲ ص ۱۰۳.
- ۷- به شرح حال ابن بقیه در کتاب و فیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، اثر قاضی- ابن خلکان، مراجعه شود.
- ۸- شرح دیوان ابوتمام، اثر خطیب تبریزی، ج محمد عبده عزام، دارالمعارف مصر ص ۲۰۷ ج ۲.
- ۹- شرح القصائد العشر، خطیب تبریزی، ج محمد مجیب الدین عبدالحمید، ص ۵۷.
- ۱۰- المجانی الحدیثه، ج ۳، ص ۹۱.
- ۱۱- دیوان الهذلیین، ج الدار القومية للطباعة والنشر، القاهرة، ص ۱.
- ۱۲- المجانی الحدیثه ج ۱ ص ۱۴.
- ۱۳- العمده، ج ۲، ص ۱۵۱.
- ۱۴- به العمده در باب رثاء مراجعه شود.
- ۱۵- الجدید فی البحث الادبی، اثر حنا الفاخوری ص ۵۰۷.
- ۱۶- به نقل از العمده ص ۱۵۳.
- ۱۷- در دیوان لبید بن ربیعۃ العامری به مرثی لبید برای اربد بن قیس مراجعه شود- المجانی الحدیثه ج ۱ ص ۱۱۵.
- ۱۸- در دیوان مهلهل به مرثی او درباره کلب مراجعه شود- المجانی الحدیثه ج ۱، ص ۲۷۱.
- ۱۹- در دیوان خنساء به مرثی او درباره برادرش صخر مراجعه شود- المجانی- الحدیثه ج ۲ ص.
- ۲۰- المجانی الحدیثه ج ۳ ص.
- ۲۱- دیوان خاقانی شروانی به تصحیح علی عبدالرسولی ص ۲۳۲.
- ۲۲- دیوان حافظ، ج پژمان، ص ۶۵.

